جلسه 6-632

**سه‌شنبه - 15/06/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في‌ الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به سن معتبر در هدی بود. در شتر قطعا پنج سال یا به بالا باید باشد. در بقر تسالم بود که باید ثنی باشد و قدر متیقن از ثنی بودن این بود که وارد سال دوم شده باشد. ولی ما عرض کردیم اگر تسالم نبود بر لزوم ثنی بودن بقر، صحیحۀ حلبی و صحیحۀ محمد بن حمران قرینه بود بر این‌که ثنی بودن بقر،‌ مستحب است و نه واجب. صحیحۀ محمد بن حمران می‌گوید: اسنان البقر تبیعها و مسنها فی الذبح سواء.

[این‌که] تبیع و مسن در بقره فرق نمی‌کند، ما قرائنی داریم که تبیع قبل از ثنی هست؛ تبیع زودتر صدق می‌کند بر بقر تا آن زمان صدق ثنی و شواهدش در کلمات هست.

مرحوم علامۀ حلی در تحریر و منتهی و تذکره که مطرح می‌کند، می‌گوید که اسنان البقر اولها الجذع و هی التی لها حول و یسمی شرعا تبیعا. و ظاهر جذع این است که قبل از ثنی هست. بعد ادامه می‌دهد؛ می‌گوید: فاذا کمل سنتین و دخل فی الثالثة فهو ثنی و ثنیة و هی مسنة شرعا. ثنی با مسن یکی هست؛ و تبیع قبل از آن هست.

در کلام شیخ طوسی هم این مطلب آمده بود که می‌گفت: در روایت داریم تبیع را گفتند حولی؛ آن‌که یک‌سالش شده. ولی مسنه آنی است که دوسالش شده.

خب تبیع پس آنی است که وارد سال دوم شده و در حالی که ثنی با مسن یکی است. اول گاو می‌شود تبیع؛ وارد سال دوم که شد. بعد از این‌که وارد سال سوم شد می‌شود مسن و ثنی. روایت هم که می‌خوانند و مطرح می‌کنند همین است که می‌گویند: المسنة هی الثنیة فصاعدا. این‌، بعید نیست که موجب اطمینان بشود که تبیع قبل از ثنی است و ثنی مرادف با مسن است. خب پیامبر وقتی که در روایت فرمود: المسنة هی الثنیة که شیخ در مبسوط نقل می‌کند و از لغویین هم این را نقل می‌کند یک جا گفتند: بقر باید ثنی باشد یک جا گفتند: تبیع هم باشد عیب ندارد؛ ظاهرش این است که ثنی لازم نیست باشد.

اما راجع به گوسفند. راجع به گوسفند روایات می‌گفت: جذَع باشد یا جذع باشد گوسفند در حال قربانی. جذع در روایات یک روایتی هست این‌طور تفسیر شده؛ این روایت را بخوانم؛ روایت این است: معتبرۀ حماد بن عثمان: سألت اباعبدالله علیه السلام ادنی ما یجزی من اسنان الغنم فی الهدی فقال: الجذع من الضأن قلت: فالمعز قال: لایجوز الجذع من الضأن قلت: و لم؟ قال: لان الجذع من الضأن یلقح و الجذع من المعز لایلقح. چرا جذع از ضأن کافی است ولی جذع از بز و معز کافی نیست؟ حضرت فرمود: چون جذع از ضأن آمادۀ بارور کردن است در مذکرش. حالا اگر بخواهید قرینه‌ سازی کنید در مونثش آمادۀ بارور شدن است. ولی جذع از معز آمادۀ بارور کردن نیست. این یک علامتی است که ممکن است کشف بکنیم که حدودا سن جذع از گوسفند چقدر است.

ما قبل از این بحث را دنبال کنیم، فرمایش آقای خوئی را که دیروز مطرح کردیم بررسی کنیم؛ بعد نتیجۀ نهایی بحث را عرض کنیم.

مرحوم آقای خوئی چون طبق تتبع خودش دو احتمال بود در جذع از ضأن: یک احتمال این بود که هفت ماهش تمام بشود؛ وارد هشت‌ماهگی بشود. یک احتمال این بود که ‌سالش تمام بشود وارد دوسالگی بشود. طبق این دو احتمال گفت: ما چون مجمل است برای ما ضأن، قدر متیقن این است که کمتر از هفت‌ماه مجزی نیست؛ چون قطعا او جذع من الضأن نیست. ولی نسبت به مازاد از هفت ماه شک می‌کنیم که آیا باز هم باید صبر بکنیم که این گوسفند یک‌ساله بشود که قربانی بکنیم یا مجازیم قربانی گوسفند هشت‌ماه یا نه‌ماه بکنیم اصل برائت جاریم می‌کنیم.

که ما عرض کردیم ایشان کلمات فقهاء را در این مسأله ظاهرا بطور کامل ملاحظه نکرده. علامه در تذکره و منتهی فرموده: دخول در ماه هفتم موجب صدق جذع هست.

علاوه بر این‌ اشکال، گفته می‌شود که شما در بحث گذشته که بین عجل و بقر می‌گفتید: ما مرددیم که آیا قبل از یک‌ساله شدن گاو، گاو یازده‌ماه عجل است یا بقر است، اگر مردد هم بشویم باید احتیاط کنیم؛ صبر کنیم یک‌ساله بشود تا مطمئن بشویم بقر هست؛ طبق قاعدۀ اشتغال. خب اینجا چرا نمی‌فرمایید که ما صبر کنیم این گوسفند یک‌ساله بشود تا یقین کنیم جذع شده؟ و الا قاعدۀ اشتغال جاری می‌شود.

دو تا جواب می‌شود از این اشکال به آقای خوئی داد:

جواب اول این است که بگوییم: آقای خوئی در شبهۀ مفهومیه در عنوان ذاتی واجب می‌گوید: عقلاء می‌گویند: باید احراز کنی عنوان ذاتی واجب را. و لذا ایشان می‌گوید: اگر یک عبادتی مثل غسل جمعه نمی‌دانیم عنوان قصدی است یا عنوان قصدی نیست، تا قصد نکنیم غسل جمعه را احراز نمی‌کنیم صدق عنوان غسل جمعه را. یا در نماز، سعی، طواف همین بیان می‌آید. شک می‌کنیم عنوان قصدی است یعنی نیاز دارد به قصد عنوان طواف، سعی، نماز یا نیاز به قصد عنوان ندارد مثل اکل و شرب است که بدون قصد هم محقق می‌شود غذا که خوردیم و لو قصد اکل نکنیم می‌گویند: أکل. ایشان می‌گوید: قاعدۀ‌ اشتغال جاری می‌شود که باید احراز کنید که این عنوان محقق شده. و لذا عنوان بقر در اذبح بقرة عنوان ذاتی است. اما این‌که ضأن شرطش این است که جذع باشد یک عنوان زاید است. می‌شود مثل همان اکرم عالما عادلا که عادل بودن یک عنوان شرط زایدی است. شک می‌کنیم آیا مرتکب صغیره عادل است یا نه می‌توانیم رجوع به اصل برائت کنیم اکرام کنیم این عادل مرتکب صغیره را بگوییم انشاءالله مکلف نیستیم برویم از عالم عادل قطعی یک فردی را اکرام کنیم.

این جواب طبق مبانی آقای خوئی درست است. ولی ما در محل خودش عرض کردیم که چه فرقی می‌کند؟ اگر شبهۀ مفهومیه است چه فرقی می‌کند عنوان ذاتی یا عنوان عرضی؟ تیمموا صعیدا نمی‌دانم صعید مطلق وجه الارض است یا خصوص خاک، برائت جاری می‌کنم که انشاءالله متعین نیست تیمم با خاک. واجب است بر من غَسل؛ نمی‌دانم قوام غسل به انفصال غساله است یا نه، برائت جاری می‌کنم از تعین انفصال غساله. شبهۀ مفهومیه وقتی باشد یعنی آن واقع واجب است؛ آن واقع هم مردد است بین اقل و اکثر. و لذا ما این جواب را ما نپذیرفتیم. حتی در عنوان قصدی هم گفتیم آقایان می‌توانند به برائت رجوع کنند. برائت جاری کنند از وجوب طواف با قصد عنوان.

جواب دوم این است که بگوییم: فرق است بین جذع و بین بقر. در جذع این از شبهات مفهومیه‌ای است که نسبت مولی به عبد علی حد سواء نیست؛ اما بقر وعجل نسبت مولی و عبد به او علی حد سواء است و اصل برائت از قسم اول از شبهات مفهومیه جاری می‌شود.

توضیح ذلک: ما گفتیم: یک‌وقت یک لفظی است که معنای موضوع له او در این لغت خاص مثل زیان عربی معلوم نیست مثل صعید تیمموا صعیدا؛ اگر به خود مولی بگوییم: یا مولی تو واجب کردی تیمم به خاک را یا تیمم به مطلق وجه الارض را و لو سنگ باشد؟ می‌شود مولی بگوید: نمی‌دانم؟ همین الان گفت: تیمموا صعیدا طیبا؛ فراموش نکرده؛ می‌گوییم:‌ مولی! خاک باشد یا مطلق وجه الارض؟ بگوید:‌ نمی‌دانم؛ هر چی را که عرف بگوید صعید است. می‌گوییم: شما مقصودت چیست؟ نمی‌تواند بگوید: من مقصودم برای خودم روشن نیست. ضأن هم این‌طوری است. ضأن برای عرف آن زمان واضح بوده، برای خود مولی واضح بوده که مراد چیست؟ مراد این است که شش‌ماهه بشود، یک‌ساله بشود، یا هر چه هست برای عرف آن زمان واضح بوده؛ الان برای ما واضح نیست. یا لااقل برای خود مولی وقتی می‌گفته: الجذع من الضأن که یک سن خاصی را در نظر گرفته بوده، سن خاص نه قدرت باروری که بگوییم: مولی بما هو مولی شاید نمی‌داند که کی گوسفند قدرت باروری دارد کی بز؟ نه، جذع که معنای قدرت باروری نیست؛ و لذا گفت: الجذع من المعز لایلقح؛ جذع یک سن خاصی بود؛ می‌شود مولی نداند که مرادش از الجذع من الضأن چه سنی است؟ نمی‌شود.

و لذا اینجا خب مولی حکم را برده روی واقع؛ نمی‌دانیم مولی گفته:‌ گوسفند شش‌ماهه ذبح بشود یا گفته: گوسفند یک‌ساله؟ می‌شود اقل و اکثر دیگه. گوسفند شش‌ماهه به بالا یا گوسفند یک‌ساله به بالا؟ برائت جاری می‌کنیم از وجوب ذبح گوسفند یک‌ساله به بالا تعیینا. اما در عجل و بقر نسبت مولی و عبد به او علی حد سواء است. مولی هم چه بسا بما هو مولی نداند که عرف عام تا چه مرحله‌ای می‌گوید: عجل، تا چه مرحله‌ای می‌گوید: بقر.

[سؤال: ... جواب:] فرقش این است که مولی در اینجاها دخالت نمی‌کند در صدق عرفی. مثل آب، مولی که می‌گوید: اغسل وجهک بالماء، شما یک لیوان برداری پر از آب، دو تا قاشق نمک در آن بریزی، هم بزنی، ببری پیش مولی، مولی!‌ این، آب است یا نه؟ بگوید:‌ به عرف باید رجوع کرد. می‌گوییم: تو گفتی اغسل وجهک بالماء، می‌گوید: من گفتم: هر چی آب است عرفا دیگه. شاهدش این است که خود شما وقتی نذر می‌کنی لله علی ان‌اغسل وجهی بالماء، هر روز صبح قبل از صبحانه صورتم را با آب بشورم، همان موقع این لیوان هم هست که مشکوک است آب است یا نه، خودت مولی هستی دیگه نسبت به این نذرت، همان موقع می‌گویی:‌ من نمی‌دانم این، آب هست یا نه،‌ در عین حال نذر کردی: لله علی ان‌اغسل وجهی بالماء. این معلوم می‌شود که اینجا مقصود این است که هر چی که عرفا آب است با او بشورم. مولی هم که می‌گوید: اغسل وجهک بالماء هر چی که عرفا آب است به او بشور.

اذبح بقرة یعنی هر چی که عرفا بقره است، او را ذبح کن. بگوییم به مولی هر روزی این بچه گاو را ببریم در خانۀ مولی، مولی! این، عجل است یا بقر؟ می‌گوید: تو فکر کردی ما گله‌داری می‌کنیم؟ بما هو مولی نه بما هو عالم الغیب، ما هم اگر بخواهیم ؟؟؟ رجوع می‌کنیم به عرف خودش. و لذا ظهور اذبح بقرة می‌شود: اذبح ما یکون بقرة عرفا؛ آنجا می‌شود قاعدۀ اشتغال؛ چون شک در امتثال دارم؛ مراد مولی واضح است؛ مولی حکم را برده روی ما یکون بقرة عرفا؛ شک در تحقق مصداقش هست. و لذا اینجا قاعدۀ اشتغال جاری می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] جذع خیلی غیر عرفی است بگوییم: امام علیه السلام اگر می‌پرسیدیم لایجزئ من الضأن الا الجذع بعد امام می‌فرمود: من هم خودم بما هو عرف برایم روشن نیست که شش‌ماهه هست یک‌ساله هست؛ می‌گوییم:‌ خود شما دارید می‌گویید: لایجزئ من الضأن الا الجذع؛ روشن نیست که شش‌ماهه است یا یک‌ساله؟ این، عرفی نیست؛ چون لفظ جذع که موضوعیت ندارد؛ نشان‌گر یک صنفی است از جذع. جذع سن است؛‌ ولذا می‌گوید: الجذع من الضأن یلقح و الجذع من المعز لایلقح. سن را می‌گوید نه خاصیت بارور کردن. دقت بفرمایید! خب سن گوسفند و بز یک مرحله‌ای جذع می‌شود و این،‌ یک چیزی نیست که بگوییم: مولی نمی‌داند؛ مثل آن اغسل وجهک بالماء باشد یا مثال می‌زدیم مولی می‌گوید: در خیابان صفاییه پارک ماشین ممنوع؛ خودش هم تازه آمده رئیس شده در قم. می‌گویند: آقا! خیابان صفاییه از کجا تا کجاست؟ می‌گوید: من هم نمی‌دانم، فقط به ما گفتند: صفاییه خیلی ترافیک می‌شود. ما هم بخشنامه کردیم پارک در خیابان صفاییه ممنوع، خودمان هم نمی‌دانیم مبدا و منتهی خیابان صفاییه چیست؟ این می‌شود.

[سؤال: ... جواب:] این، مثل همان عجل و بقر می‌شود که مولی بما هو مولی عرفی نمی‌داند. می‌تواند نداند. و لذا اذبح بقرة یعنی اذبح ما یکون بقرة عرفا؛ شک در امتثال است.

البته این بیان دوم ما طبق مبانی خودمان است و الا آقای خوئی بین این شبهات مفهومیه فرق نمی‌گذارد.

کل ذلک این‌که بگوییم: بقر اسم یک سن خاصی است. ولی اگر مثل مرحوم استاد قدس سره در کتاب التهذیب بگوییم: بقر اسم نوع است نه اسم صنف خاصی که در سن خاصی به او بگویند بقر، بقر یعنی این نوع، مثل انسان؛ بقر مثل انسان نه مثل بزرگ؛ گوساله هم بقر است، عجل هم بقر است به معنای اسم نوع؛ خب دیگه اصلا این حرف‌ها نمی‌آید؛ بچۀ بقر هم از روز اول بقر است. ما هم تامل که کردیم دیدیم و لو قبلا اشکال می‌گرفتیم به این مطلب اما دیدیم مطلب بعیدی نیست عرفا؛ خود این آقایان هم می‌گویند: اسنان البقر. در سال اول این است؛ در سال دوم این است. بقر هم مثل ضأن است دیگه. بچۀ گوسفند هم گوسفند است دیگه. اگر بگوید: برو یک گوسفند بخر بیار! چه اشکال دارد برود یک بچۀ گوسفند بخرد بیاورد؟ مگر این‌که غرضش را بداند که می‌‌خواهد سرش را ببرد گوشتش را مصرف کند خب طبعا می‌رود یک گوسفندی می‌خرد که گوشت داشته باشد. آن‌‌هم مناسبت حکم و موضوع است. و الا این، اسم نوع است که این اشکال هم به آقای خوئی وارد است که خواست بین عجل و بقر فرق بگذارد.

فرمایشان آقای خوئی در اینجا تمام می‌شود. ما قبول داریم در شبهۀ مفهومیۀ جذع می‌شود به اصل برائت رجوع کرد بلکه احتیاج به اصل برائت هم نیست؛ اطلاقات کفایت هدی: فما استیسر من الهدی. قدر متیقن این است که گوسفند کمتر از شش‌ماه که قطعا جذع نیست، ذبح او مجزی نیست؛ مازاد را رجوع می‌کنیم به اطلاق فما استیسر من الهدی.

[سؤال: ... جواب:] ما جذع را شبهۀ مفهومیه گرفتیم دیگه. گفتیم: نسبت مولی و عبد به او علی حد سواء نیست.

ما نمی‌دانیم آقای زنجانی که می‌گویند: گوسفند شش‌ماهه را می‌شود ذبح کرد، دلیل‌شان چیست؟ آیا دلیل‌شان اصل برائت است یا دلیل‌شان اطلاقات است؟ اطلاقات را ایشان قبول ندارند که در شبهات مفهومیۀ مخصصل منفصل بشود به این اطلاقات رجوع کرد. ایشان می‌گوید: شبهۀ مفهومیۀ مخصص چه متصلش چه منفصلش فرق نمی‌کند، عرف به عام رجوع نمی‌کند. مولی اگر بگوید: اکرم العالم در همان مجلس بگوید: لاتکرم العالم الفاسق یا فردایش بگوید، می‌گوید: من نفهمیدم مراد مولی چیست؟ نسبت به این عالمی که مرتکب صغیره است شبهۀ مفهومیۀ فاسق است. نمی‌دانم مراد مولی چیست؟ این‌که بگوییم در یک مجلس باشد به عام رجوع نمی‌کنند اجمال مقید متصل سرایت به عام می‌کند اما در دو مجلس اگر باشد می‌شود مخصص منفصل؛ اجمال سرایت نمی‌کند. ایشان می‌فرماید: این‌ها عرفی نیست.

حالا ما بحث مبنایی با ایشان نمی‌کنیم؛ به نظر ما عرفی است تفصیل بین مخصص متصل و منفصل. ولی طبق نظر ایشان این، شبهۀ مفهومیۀ مخصص منفصل است، لایجزی من الضأن الا الجذع. اصل برائت هم در دوران امر بین تعیین و تخییر ایشان قبول ندارد. در دوران امر بین تخییر و تعیین ایشان احتیاطی است مثل مشهور. آن‌وقت چطور می‌گویند: شش‌ماهه کافی است؟

ما آخرین مطلب را در اینجا عرض کنیم. ما خودمان که حساب می‌کنیم جذع، شبهۀ مفهومیه است. اما یک تحقیق میدانی در فضای مجازی بعضی‌ها کردند؛ از سایت‌های مربوط به همین گوسفند و ... این‌طور نوشته شده که تولید‌مثل بره بلوغ جنسی به وزن، سن، نژاد، آب، هوا، فصل تولد و تغذیه بستگی دارد. خب تا اینجا یعنی نمی‌دانیم؛ عین هواشناسی است. تجربه نشان داده است که بره‌های پاییز دیرتر از بره‌‌های بهاره و نیز نژادهای درشت‌اندام دیرتر از نژادهای کوچک‌اندام دیرتر به سن بلوغ می‌رسند. بره‌های ماده معمولا در سن پنج‌ماهگی الی دوازده‌ماهگی بالغ می‌شوند. سؤال هم که کردند، گفتند که خدودا پنج ماه الی شش ماه بچه گوسفند بزرگ می‌شود و آبستن می‌شود و ذکرش هم قدرت بارور پیدا کردن می‌کند. سالگرد تولدش را با بچه‌اش می‌گیرد؛ چون دوران وضع حملش هم حدودا پنج ماه است. خب این با همین احتمال که یک‌سال نیست جذع که امام احتیاط واجب کردند گفتند: یک سال بگذرد بر عمر گوسفند تا احراز کنید جذع است؛ قبل از او خلاف احتیاط واجب است قربانی کنید؛ این، نشان می‌دهد نه، جذع کمتر از یک‌سال است. اما حالا شش ماه و هفت ماه را نمی‌شود خیلی با این مشخص کرد. و لکن مسلم می‌شود که یک‌سال نیست.

یک نکته هم در آخر این بحث عرض کنم، وارد بحث بعدی بشویم. ممکن است یک کسی توهم بکند در اینجا که روایت که می‌گوید: الجذع من الضأن یُلقح چون ظاهرش مذکر است و الا می‌گفت: الجذعة من الضأن؛‌ این نشان می‌دهد که معیار زمان قابلیت بارور کردن است در گوسفند. ظاهرش این است که موضوعیت دارد؛ گوسفند جذعش قدرت بارور کردن دارد؛ و لذا جذع من الضأن ذبحش کافی است؛ اما جذع من المعز کافی نیست؛ چون قدرت بارور کردن ندارد. پس می‌شود موضوع جواز ذبح آن ضأنی که یقدر علی ان‌یلقح؛ توانایی بارور کردن داشته باشد. دیگه سن موضوعیت ندارد.

شبیه آن که بعضی‌ها در دختر می‌گویند؛ می‌گویند: دختر بلوغش حقیقت شرعیه ندارد. بلوغ دختر یعنی به سنی برسند که بگویند: خانم شد؛ بلغت مبلغ النساء؛ یعنی بلوغ جنسی پیدا کرد. صاحب جواهر هم این را احتمال می‌دهد. خب بلوغ جنسی در دخترها فرق می‌کند؛ آب و هوا تاثیر دارد، زمان‌ها تاثیر دارد. نمی‌خواهم بگویم آن حرف درست است. می‌خواهم بگویم: شبیه آن حرفی که بعضی‌ها آنجا می‌زنند اینجا هم یکی بگوید: معیار این است که این بچه گوسفند توانایی بارور کردن داشته باشد؛ سن دیگر معتبر نیست. آن‌وقت اگر شک بکنیم استصحاب می‌گوید: هنوز قدرت بارور کردن ندارد.

این مطلب خلاف ظاهر است. بیش از حکمت ما نمی‌فهمیم از این روایت. می‌گوید: چه فرق می‌کند جذع من الضأن با جذع من المعز؟ امام می‌فرماید: الجذع من الضأن یلقح و الجذع من المعز لایلقح. بیش از حکمت از این روایت استفاده نمی‌کنیم. روایات دیگر می‌گفت: موضوع، جذع من الضأن است. حالا ممکن است جذع من الضأن دو ماه دیرتر از وقت جذع شدنش قدرت باروری پید کند بخاطر این‌که شرائط زیستی او فرق می‌کرده.

[سؤال: ... جواب:] غالب یا نصف و نصف هم باشد، کافی است. غالب لازم نیست باشد. مبدأ قدرت باروری گوسفند حدودا شش ماه به بعد است؛ همین را گفتند: کافی است. ولی مبدأ متعارف باروری بز فرق می‌کند؛ آن را گفتند: معمولا میان از هفت‌ماهگی تا نوزده‌ماهگی است. در بز این‌طور گفتند. بره را گفتند: پنج‌ماهگی تا دوازده‌ماهگی؛ بز را گفتند: هفت‌ماهگی تا نوزده‌ماهگی. دیرتر شده. خب از این بحث بگذریم.

راجع به سن قربانی اگر کسی حواسش نبود، مثل امسال که یک بندۀ خدایی را فرستادند قربانی بکشد، آمد، گیر دادند که این قربانی سن معتبر داشت یا نداشت؟ این‌هم توجه نداشته، دچار مشکل می‌شود دیگه، اگر بداند که سن معتبر نداشته، دلیل نداریم بر اجزاء به نظر مشهور؛ چون اجزاء، دلیل می‌خواهد. روایت می‌گوید: لایجزئ من الضأن الا الجذع؛ این‌هم جذع نبود دیگه. اجزاء امر ظاهری یا اجزاء حتی تخیل چون این امر ظاهری هم نداشت طبق توهم بود، اجزاء امر ظاهری از امر واقعی محل منع است تا چه برسد به اجزاء توهم امر.

ولی اگر شک دارد، خب بحث قاعدۀ فراغ پیش می‌آید. قاعدۀ فراغ بعید نیست جاری بشود؛ منتها با شرائطی که قاعدۀ فراغ دارد. که آیا احتمال التفات حال عمل معتبر است کما علیه جماعة من الاعلام یا با علم به غفلت هم قاعدۀ فراغ جاری می‌شود که نظر عده‌ای از جمله آقای سیستانی همین است. ما معتقدیم قاعدۀ فراغ احتمال التفات حال عمل در او شرط است.

ما یک مطلبی داریم؛ می‌گوییم: جناب آقای سیستانی! بلکه جناب آقای خوئی! شما فرمودید که همین مطلب را که اگر کشف خلاف شد، فهمیدیم این قربانی که کشتیم به سن معتبر در قربانی نرسیده بود، مجزی نیست؛ شما یک قاعده‌ای قبول دارید به نام السنة لاتنقض الفریضة؛ آقای سیستانی که نه تنها این قاعده را قبول دارند بلکه در مشت‌شان هست در فقه. از اول بحث طهارت این قاعده را تطبیق می‌کنند تا آخر بحث فقه.

در غسل جنابت می‌رسند می‌گویند: اگر ترتیب را بین سر و گردن و طرف راست و چپ مراعات نکرده از روی عذر؛ جهل قصوری، ترتیب بین اعضای بدن در غسل جنابت در قرآن که نیامده، می‌شود سنت؛ اصل غسل جنابت فریضه است؛ ترتیبش در قرآن نیامده سنت است؛ السنة لاتنقض الفریضة. می‌رسند به بحث روزه، جوانی می‌گوید: من جاهل قاصر بودم که استمناء مبطل صوم است؛ می‌دانستم حرام است ولی جاهل قاصر بودم که مبطل صوم باشد. آقای سیستانی می‌گوید: اگر واقعا بینک و بین الله جاهل قاصر بودی، السنة لاتنقض الفریضة؛ مبطل بودن استمناء در صوم که در قرآن نیامده؛ می‌شود سنت؛ السنة لاتنقض الفریضة. و هکذا.

می‌گوییم: چرا اینجا این را اعمال نکردید آقای سیستانی؟ شرائط قربانی که در قرآن نیامده؛ قرآن یک جمله دارد که فما استیسر من الهدی؛ در روایت آمدند سن را معتبر کردند؛ می‌شود سنت و السنة لاتنقض الفریضة. تفصیل باید می‌دادید که از روی نسیان و جهل قصوری اگر باشد، باید می‌گفتید: مجزی است. لااقل فتوی نمی‌دادید به عدم اجزاء؛ فوقش احتیاط می‌کردید. ما گاهی به ایشان اشکال می‌کنیم که در فلان مسأله چرا طبق السنة لاتنقض الفریضة فتوی به صحت ندادید؟ مثلا طواف غیر مختون، کسی که غیر مختون است ایشان می‌گوید: بطل طوافه. گفتیم: چرا؟ الختان سنة؛ این‌که مسلم است؛ آنجا چرا نگفتید اگر از روی جهل قصوری یا نسیان طواف کند غیر مختون صح طوافه؟ ایشان فرمودند: ما احتیاط کردیم؛ فتوی به بطلان طواف که ندادیم؛ گفتیم: بطل طوافه علی الاحوط. اما اینجا دیگه فتوی دادند: بطل هدیه؛ بطل ذبحه. می‌گوییم: از روی نسیان و جهل قصوری اخلال به شرائط قربانی چرا مصداق السنة لاتنقض الفریضة نباشد؟

نگویید: آقای خوئی چطور؟ آقای خوئی هم در بحث مسدود در کتاب حج می‌گوید: من قاعدۀ السنة لاتنقض الفریضة را قبول دارم؛ اختصاص به باب نماز هم ندارد؛ صریحا می‌گوید؛ و قبول هم دارد که سنت: ما ثبت فی غیر القرآن الکریم؛ پس چرا تطبیق نمی‌کند.

این‌هم راجع به این مطلب. انشاءالله بقیۀ مطالب فردا.